



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در نظر سوم سه حکم از احکام زناشویی و نکاح را بازگو کردند: یکی «قَسَم» است، یکی «نشوز» است و یکی «شقاق» که «شقاق» همان ادامه بحث «نشوز» است.^۱ بعد از اینکه وظیفه هر کدام از طرفین مشخص شد که تأمین مسکن، نفقه، کسوه و سایر لوازم و هزینه به عهده مرد بود و بعد از اینکه تمکین به عهده زن بود و بعد از اینکه حقوق خاصه کل واحد در کنار اینها مشخص شد، اگر کسی از «أحدهما» تَرَدّد کند که از آن در بار اول به عنوان نشوز یاد نمی‌شود بلکه یک عصیانی دارد، نشوز یک صبغه ملکه‌ای دارد که نافرمانی می‌کند یعنی از جای اطاعت برخاست، «نَشَرَ» یعنی «إِرْتَفَعَ» که آیه یازده سوره مبارکه «مجادله» توجیه کرد.

پرسش: ...

پاسخ: نه، هر گناهی البته بیماری است، ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۲ همین طور است، نگاه به نامحرم همین طور است در سوره «احزاب» که به همسران پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب می‌کند: ﴿فَلَا تَحْضَنْ أَلْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^۳ این نگاه به نامحرم هم یک مرض است. گناه اصولاً مرض است، صحت دل به همان اطاعت است. اگر کسی از جایگاه اطاعت برخاست «نَشَرَ» یعنی «إِرْتَفَعَ»، او باید سر جای خودش

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۸ - ۲۸۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰؛ سوره مائده، آیه ۵۲؛ سوره انفال، آیه ۴۹.

۳. سوره احزاب، آیه ۳۲.

باشد حالا اگر برخاست که به نحو ملکه‌ای است، این می‌شود نشوز؛ صرف اینکه یک بار گناه کرد و تمکین نکرد این نشوز نیست، نشوز صبغی ملکه‌ای دارد.

حالا اگر نشوز پیدا شد این سه قسم است: یا نشوز زن است یا نشوز مرد است یا نشوز طرفین. این احکام را قرآن کریم مشخص کرد: اگر زن ناشزه بود اولین وظیفه مرد نصیحت کردن و موعظه کردن است که بلکه اثر کند، بعد هجر عملی است بی‌مهری نشان بدهد ﴿وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ﴾ اما نفقه و کسوه و امثال آن را حق ترک ندارد، و اگر به مقدار بیشتر رسید آن وقت ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾^۱ عبارت مرحوم محقق را بازخوانی کنیم بعد برویم خدمت آیه، که این آیه این جریان «ضرب» را چگونه تبیین می‌کند؟

مرحوم محقق در متن شرایع فرمود نشوز خروج از طاعت است و اصل آن هم ارتفاع است^۲ منتها آنچه که در سوره مبارکه «مجادله» است صرف برخاستن نیست بلکه برخیزید و بیرون بروید، چون وقتی در مجلس جا تنگ باشد برای شنیدن سخنان حضرت، دستور اول این است که جمع‌تر بنشینید ﴿تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا﴾^۳ البته این آیه اختصاصی به آن حضرت ندارد منتها شأن نزول آن آنجا بود اصل آن آنجا بود ﴿إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا﴾ جا بدهید چهار زانو نشینید جمع‌تر بنشینید ﴿فَافْسَحُوا﴾ جا بدهید تا افراد جا بگیرند و اگر جا کم بود شما که قبلاً نشستید استفاده کردید شما بروید این آقایان تازه‌وارد بنشینید ﴿وَإِذَا قِيلَ انْشُرُوا﴾ یعنی بلند شوید، نه اینکه بلند شوید و بایستید! اگر بلند شوید و همان جا بایستید هم که جا را تنگ کردید، گذشته از اینکه جلوی دید را هم گرفتید! ﴿وَإِذَا قِيلَ انْشُرُوا﴾ یعنی بلند شوید بروید ﴿فَانْشُرُوا﴾. یک وقت است که عالمی آمده یا مستی آمده یا

۱. سوره نساء، آیه ۳۴.

۲. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۸۲؛ «القول فی النشوز و هو الخروج عن الطاعة و أصله الارتفاع».

۳. سوره مجادله، آیه ۱۱.

سیدی آمده انسان به احترام او بلند می‌شود این آن نشوز نیست که در آیه یازده آمده است بلکه او به احترام سید بلند می‌شود اما این مشکل کم‌جایی را حل نمی‌کند و این آیه فرمود: ﴿وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا﴾ در برابر ﴿تَفَسَّحُوا﴾ به آنها گفتند بلند شوید بروید، عده‌ای تازه آمدند شما هم که قبلاً استفاده کردید.

غرض این است که «نَشَزَ» یعنی «إِرْتَفَعَ» یعنی جایی که باید مستقر باشد دیگر نیست، این نشوز است. فرمود نصیحت کنید، اگر نشد ترک مضاجعه کنید، هجر کنید که ﴿فِي الْمَضَاجِعِ﴾ قدر متیقن است و اگر نشد ﴿وَأَضْرِبُوهُنَّ﴾.

ما در اسلام هیچ یعنی هیچ! هیچ جا نمونه نداریم - غیر از مسئله «امر به معروف نه و نهی از منکر» - که اگر کسی حق شما را نداد شما بزنید چون مال شما را خورده است. اگر بنا باشد با زن بزن جامعه حل شود که می‌شود اول هرج و مرج، دستگاه قضایی را شرع برای همین راه‌اندازی کرده است. شما از اول تا آخر، از آخر تا اول فقه چند بار دور بزنید ببینید هیچ جا هست که اگر کسی حق شما را خورد بزنید؟! زن‌ها نسبت به هم، مردها نسبت به هم، زن‌ها نسبت به مرد، مردها نسبت به زن، این محکمه را برای همین گذاشتند. ببینید این دید چقدر آن جریان توهم مردسالاری و امثال آن را حل می‌کند! چه کسی بزند؟ با اجازه چه کسی بزند؟ چقدر بزند؟ چگونه بزند؟ ما هیچ نمونه در اسلام نداریم که اگر کسی حق شما را خورد بزنید. یک وقت است که کسی دارد آدم را می‌زند دفاع بر آدم لازم است. بیان نورانی حضرت امیر است که «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»^۱ حضرت این فرمایش را در نهج دارد سنگ را از هر جایی که آمد برگردانید یک ملت ستم‌پذیر نباشید! یک مُشت خوردی یک مُشت بزنید! آن

۱. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، حکمت ۳۱۴.

دفاع است؛ اما حالا مال شما، حیثیت شما، حق شما را کسی خورد بزنید؟! ما چنین چیزی در اسلام نداریم، این می‌شود اول هرج و مرج!

این هم اول هرج و مرج است که مرد زن را بزند؛ این به محکمه مراجعه کردن است، این حکم شرعی است، این مرد را قاضی یعنی قاضی او الآن به عنوان قاضی دارد حکم خدا را اجرا می‌کند نه به عنوان شوهر دارد به زن خود مُشت می‌زند، این کجا و آن مردسالاری کجا! قرآن واقعاً مهجور است بدون تردید مهجور است! ببینید طرز نازل شدن این آیه چیست؟ اینها خیال می‌کردند وقتی مرد زن را زد او هم می‌تواند بزند، آیه نازل شد که خیر! او به عنوان قاضی زده نه به عنوان اینکه شوهر است و حق او را ندادند، حق کسی را ندادند باید به محکمه مراجعه کند ما هیچ‌جا نداریم تا این دومی آن باشد.

حالا نگاه کنید این بحث‌های «آیات الاحکام» را؛ مرحوم فاضل مقداد در کتاب *کنز العرفان فی فقه القرآن* در این بحث «نشوز» این مطلب را بیان کرده است صفحه ۲۱۱ جلد دوم - این مجموعه دو جلد در یک جلد چاپ شد - «أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ تا می‌رسد به پایان آیه که ﴿وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا﴾^۱ ایشان اول «قنوت» را معنا کرده است که بعضی قانت‌اند ﴿فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ﴾ که در این زمینه بحثی هم دارند که در صفحه بعد آمده است. «قنوت» را در قبال «نشوز» معنا کردند: «القنوت لزوم الطاعة و المداومة عليها»، این مربوط به «قنوت» است که ﴿قَانِتَاتٌ﴾ یعنی این. اما «و النشوز الارتفاع و المراد هنا الارتفاع عن مطاوعة الأزواج فيما يجب لهم» حالا چه مرد چه زن، «و سبب نزول هذه الآية أن سعد بن الربيع» که «و كان من الأنصار نشزت عليه امرأته حبيبة بنت زيد»

۱. سوره نساء، آیه ۳۴.

همسر او ناشزه شد، «فلطمها» به صورت او یک لطمه‌ای سیلی زد، «فانطلق بها أبوها إلى النبي» پدر این خانم دخترش را بُرده خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که شوهرش او را زد، ما هم می‌خواهیم تدارک کنیم بزنینم، «فانطلق بها أبوها إلى النبي» (صلی الله علیه و آله) فقال أفرشته کریمتی» از دختر به عنوان کریمه یاد می‌کردند «کریمه فلان، کریمه فلان»، من کریمه خود را هم‌فراش او کردم، او بچه مرا می‌زند! «أفرشته کریمتی»، آن وقت «فلطمها» او به صورت بچه‌ام زد، «فقال النبي» (صلی الله علیه و آله) لتقتص من زوجها» او نباید این کار را می‌کرد شما هم قصاص کنید او صورت بچه شما را زد شما یا بچه شما به صورت او بزیند «فانصرفت لتقتص منه» اقتصاص کند قصاص بگیرد. این زن برگشت همراه پدرش که برود با شوهرش دعوا کند و صورتش را بزند. «فقال النبي» (صلی الله علیه و آله) ارجعوا» اینها خواستند بروند حضرت فرمود برگردید! «هذا جبرئیل (علیه السلام) أتانی» وجود مبارک جبرئیل نازل شد و این آیه را نزل کرد «و أنزل هذه الآية» همین آیه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾، «فقال النبي» (صلی الله علیه و آله) أردنا أمراً و أراد الله أمراً» ما به فکر قصاص بودیم آیه نازل شد که او قاضی است قاضی دارد مجرم را می‌زند قصاص ندارد، مگر این از قبیل دعوا است؟! از قبیل حق شخصی است؟! قاضی اگر دید این شخص گناه کرده تعزیر کرد. یک وقت است حد است که شارع مقدس مشخص کرده که ﴿الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي﴾^۱ چقدر، ﴿وَالسَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ﴾^۲ چقدر، اینها حدود است؛ اما یک وقت است که حد مشخص نکرد، حدی ندارد، مرزی ندارد، این به ید حاکم است که می‌شود تعزیر که فرق جوهری حد و تعزیر این است. حالا حاکم شرع یک سیلی به صورت این مجرم زد، او حق قصاص ندارد. فرمود این شوهر شما الآن قاضی است این

۱. سوره نور، آیه ۲.

۲. سوره مائده، آیه ۳۸.

﴿قَوَّامُونَ﴾ یعنی ﴿قَوَّامُونَ﴾! یعنی ولیّ شما هستند یک قاضی داخلی است، به جای اینکه بروید محکمه قاضی بزنند، این شوهر عادل یک حکم قضایی داخلی و خانوادگی دارد. اگر این زن رفت در محکمه رسمی شرع و دلیل آورد که من همواره تمکین می‌کردم او به بهانه اینکه من ناشزه هستم مرا زد، از آن به بعد قصاص می‌شود، از آن به بعد زن سالاری می‌شود. چقدر فرق است بین این تحلیل و تفسیری که این بزرگوار ارائه کردند با آنچه که ما خیال می‌کنیم سخن از مردسالاری است و مرد حق زدن دارد! ﴿قَوَّامُونَ﴾ یعنی ﴿قَوَّامُونَ﴾ یعنی قاضی داخلی منزل است، عدل شرط است و اگر چنانچه زن رفت شکایت کرد او باید برهان اقامه کند، دلیل اقامه کند چون او می‌شود متّهم، باید بیّنه اقامه کند که او ناشزه بود نشد باید سوگند یاد کند تازه اول دعوا در محکمه است صرف اینکه بگوید من خیال کردم او ناشزه است او را زدم که دستگاه محکمه او را رها نمی‌کند. فرمود ما خیال می‌کردیم این امر عادی قصاص است معلوم می‌شود سخن از قصاص نیست، او قاضی است در محکمه داخلی بجای اینکه بروند در محکمه رسمی و حاکم شرع در حضور دیگران این زن را بزنند به خود این شخص اجازه این کار را داد. مرحوم محقق در شرایع دارد که پدر می‌تواند قاضی پسر شود یا مرد می‌تواند قاضی زن شود، این را در شرایع حتماً ملاحظه کنید! اینجا سخن از مردسالاری و زنسالاری نیست. در همان بخش‌ها گفتند اگر مرد نتوانست ثابت کند باید کیفرش را پس بدهد. در بحث گذشته هم اشاره شد که این نشوز یا بیّن است یا مبّین است یعنی بدیهی است همه می‌دانند که او ناشزه است، یا نه خود آن زوجه اقرار کرد و شواهد مستوری هم هست اگر این ناشزه است و نشوز او ثابت شد این قاضی حق دارد که حکم خدا را جاری کند حکم خدا یا حد است یا تعزیر، اینجا تعزیر کرد. وجود مبارک حضرت فرمود ما یک طور فکر می‌کردیم که این از سنخ قصاص است بعد معلوم شد که

نه خیر! این حکم شرعی است «أردنا أمراً و أراد الله أمراً و الذی أراد الله خیر»، آن وقت «و رفع القصاص». این یک طلیعه.

حالا برسیم به بخش دیگر فرمایش این بزرگوار بعد مراجعه کنیم به آیه «شقاق» اگر لازم بود. پس سخن از زدن و قصاص و امثال آن نیست فقط محکمه است به دلیل اینکه اگر چنانچه شقاق شد نشوز طرفین شد این طرف بزند و آن طرف بزند، نیست؛ اگر شقاق شد هیچ کدام نمی توانند قاضی باشند حتماً باید محکمه بروند و اگر نشوز یک جانبه شد یعنی زن ناشزه شد مرد به عنوان قاضی از طرف حاکم حکم دارد که بزند، این ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ حکم الهی است که حاکم واقعی است و دست او را به عنوان قاضی را باز گذاشته است. پس تمام یعنی تمام بحث هایی که درباره نشوز زن، درباره نشوز مرد، درباره نشوز طرفین «أعنى الشقاق» مطرح است، حکم قضایی است. پرسش: هیچ کسی نگفت مقام تأدیب مقام قضا است.

پاسخ: بله، آن پدر دارد بچه را می زند مقام تأدیب است؛ اما اینجا در مقام تأدیب نیست، این طرف حق مسلم آن طرف را نمی دهد، این طرف هم حق مسلم آن طرف را می خواهد ندهد. او ادب نشد چون اگر می خواست ادب شود با ﴿عِظُوهُنَّ﴾ ادب می شد با ﴿وَاهْجُرُوهُنَّ﴾ ادب می شد آن مراحل را گذراندند پس معلوم می شود سخن از تأدیب نیست، او گردن کشی می کند. اگر سخن از تأدیب باشد با ﴿عِظُوهُنَّ﴾ حل می شد یا با ﴿وَاهْجُرُوهُنَّ﴾ که امر عاطفی را هم به همراه دارد حل می شد اما نه آن است و نه این. فرمود ما خیال می کردیم که این امر قصاص است بعد معلوم شد که نه خیر! این یک نظم داخلی است و شارع مقدس این را قوأم قرار داده است. این قوأم را همین بزرگوار فاضل مقداد به عنوان «الولاية و السیاسة» یاد کرده است.

فرمود: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾^۱ نه اینکه شما بزن او بزند! شما بگویی من می‌خواهم دفاع کنم او هم بگوید من می‌خواهم دفاع کنم. اگر طرفین نشوز دارند یعنی شقاق شد کار آن با محکمه است. ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا﴾ نسبت به آینده ﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾ این دو حاکم؛ این دو حاکم یک وقت - خدای ناکرده - جناحی فکر می‌کنند، مرزی فکر می‌کنند، قوم و قبیله فکر می‌کنند، همیشه درگیری هست. حالا این دعوای خانوادگی است دو نفر را، یکی از آن طرف و یکی از این طرف انتخاب کردند برای حلّ مسئله، اینها هر کدام جناحی فکر کردند، این دعوا از خانه به جامعه آمده است برای اینکه خود اینها مشکل دارند، ولی اگر این ﴿يُرِيدَا إِصْلَاحًا﴾ این دو نفر که از دو طرف مبعوث شدند واقعاً عادل‌اند، عاقل‌اند می‌خواهند بین اینها اصلاح کنند، این دعوا را در همان خانه ختم می‌کنند.

خدا غریق رحمت کند مرحوم ابن بابویه را! آن روز مسافرت کار آسانی نبود بعضی از کتاب‌ها را به عنوان رحله نوشتند «رحله» یعنی سفر، بعضی‌ها از مدینه یا امثال مدینه، یا پیاده یا سواره با شتر یا با اسب می‌رفتند مصر برای اینکه یک پیرمرد مصری چند سال قبل آمد مدینه یک حدیث نورانی را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنید و الآن تنها کسی که این حدیث را شنید چون خصوصی خدمت حضرت رفته بود آن پیرمرد است و اگر ما نرویم آن پیرمرد هم می‌میرد. از مدینه یا امثال مدینه با آن سفر دشوار رفتند مصر تا آن حدیث را از آن پیرمرد بشنوند و یادداشت کنند لذا در این زمینه الرحلة نوشته شده است یعنی برای یک حدیث یا بیشتر از شهری به شهری می‌رفتند. همین صدوق که حشر او با اهل بیت (علیهم السلام)! آمد آمل از یک محدث آملی یک حدیث را نقل کرد در عیون أخبار الرضا یا در خصال، با اینکه آنجا جای محدث نظیر حوزه‌های علمیه و مانند آن نبود.

۱. سوره نساء، آیه ۳۵.

چقدر این بزرگوار مسافرت کرد! ایشان در من لا یحضره الفقیه به عنوان یک لطیفه از این آیه استفاده می‌کند، آیه دارد که این دو نفر اگر جناحی، حزبی، قبیله‌ای، قومی فکر کردند که این دعوا نه تنها اصلاح نمی‌شود متراکم می‌شود، این زد و خورد از خانه به جامعه می‌آید، این کار حَکَم بد و اگر - إِنْ شَاءَ اللَّهُ الرَّحْمَن - نظرشان صالح بود ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ مرحوم صدوق در من لا یحضر نقل می‌کند^۱ که وقتی جریان حَکَمین را بر وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) تحمیل کردند هشام در آن عصر که نبود در عصر امام صادق(سلام الله علیه) در یک محفل گفت اینها اگر چنانچه نیتشان پاک بود اگر حَکَمین عادل بودند یقیناً جریان خوارج پیش نمی‌آمد، جنگ نهروان پیش نمی‌آمد، اصلاح می‌شد. گفتند نه! اینها نظر خوب داشتند. هشام استدلال کرد گفت خدا می‌فرماید اگر این حَکَم ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ دیگر آن طور عمرو بن عاص کلاه سر ابوموسی نمی‌گذاشت پس قصد اصلاح نداشتند، اگر قلبشان پاک بود دیگر جنگ نهروان بار اول و بار دوم و «حروریه» و «نهروانی» و «خوارجیه» - اینها سه نام است از یک قصه؛ این گروه که خروج کردند به نام خوارج هستند، در کنار نهر بود نهروانی شدند، در کنار روستای حروریه بود حروریه شدند، همه یک گروه‌اند - پیش نمی‌آمد، اینها اراده اصلاح نداشتند و آدم فاسدی بودند. خدا غریق رحمت کند مرحوم ابن بابویه قمی را! این لطیفه را در کتاب من لا یحضر نقل می‌کند. فرمود به اینکه اگر قصد شقاق است خود اینها که نمی‌توانند قاضی باشند باید با قاضی عمومی حل کنند: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا﴾ به محکمه بروید نه اینکه تو بزن و او بزند، این نیست.

حالا رفتید محکمه چه کسی باید حکم کند؟ این ضمیرها به چه کسی برمی‌گردد؟ اختیار دست زوجین است؟ اختیار دست پدر و مادر این طرف و پدر و مادر آن طرف است؟ این دو قول را بزرگان که گردانندگان فتوا هستند

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۲۲.

نپذیرفتند، قول سوم را قبول کردند، چه کسی باید حکم کند؟ دستگاه قضا. حالا نگاه کنید! آیه این است که ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا﴾، به چه کسی می‌گوید: ﴿فَابْعَثُوا﴾؟ زن و شوهر که دو نفر هستند، این ﴿فَابْعَثُوا﴾ که جمع است! پس اینها نیستند، اینها طرفین دعوا هستند؛ این طرف نشوز دارد آن طرف هم نشوز دارد، آن طرف در حق خودش ناشز است و این طرف در حق خودش ناشز است، پس اینها اهلیت ندارند که حکم تعیین کنند و اینها هم دو نفر هستند فرمود «فابعثا» فرمود ﴿فَابْعَثُوا﴾ پس معلوم می‌شود خطاب به بستگان و جمعیت دو طرف است. «لأنَّ الشقاق الماضي» منظور از ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا﴾ یعنی ادامه بحث، چون در شقاق قبلی گذشت ترس ندارد اگر بگویند ترس است ترس نسبت به عمل آینده است. «لأنَّ الشقاق الماضي لا يخاف منه» «والمستقبل» هم که «لا يعلم» لذا می‌شود ﴿خِفْتُمْ﴾. «و كذا تقول في قوله ﴿الَّذِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ﴾» که اینها نظر به آینده است «فإنَّ الاستمرار هو المخوف و أمّا إذا لم يستمرّ فلا يتعلّق به حكم لزواله و حاصل الشقاق الاختلاف و عدم الاجتماع على رأى واحد كأثهما باختلافهما كلّ واحد في شقّ أى في جانب»^۱ «شقاق» یعنی این طرف در یک جانب است آن طرف در یک جانب. اما «قوله تعالى» که فرمود: ﴿فَابْعَثُوا﴾ هنا مسائل: قيل الخطاب في قوله ﴿فَابْعَثُوا﴾ للزوجين و قيل أهل الزوجين و قيل للحكام المتداعى عندهم «الآن سه گروه‌اند: زن و شوهرند، بستگان زن و شوهرند، محکمه قضا که به قاضی مراجعه کردند. چه کسی باید این ﴿فَابْعَثُوا﴾ را عمل کند؟ زوجین؟ که تشبیه‌اند و جمع نیستند، اهلش؟ آنها هم که صلاحیتی ندارند، پس ﴿فَابْعَثُوا﴾ به دستگاه قضایی و حکامی که مورد تداعی‌اند به آنها خطاب شده است. ﴿فَابْعَثُوا﴾ «للزوجين» است، یک قول؛ یا «أهل الزوجين» است، قول دوم؛ «و قيل للحكام المتداعى عندهم» که به محکمه قضایی مراجعه می‌کنند. به هر حال دین، نظام، جمعیت بدون دستگاه

۱. کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۱۳.

قضا نخواهد بود چون هرج و مرج می‌شود. می‌فرماید این قول سوم «و هو المنقول عن الباقر و الصادق علیهما آلاف و تحية و الثناء»، این طور نیست که هر کسی بلند شود مُشت بزند! بالاخره قاضی برای چیست؛ یعنی نمی‌شود که دستگاه باشد و نظام، نظام اسلامی باشد و ما دستگاه قضا نداشته باشیم، اصلاً قاضی برای همین است. خود پیغمبر قاضی بود، بعد خود وجود مبارک حضرت فرمود: «أَقْضَاكُمْ عَلَى»^۱ «كَفَى وَ كَفَى عَلَى فِي الْعَدْلِ سَوَاء»^۲ قاضی بود، همه می‌آمدند خدمت حضرت محکمه قضا تشکیل می‌دادند، مگر می‌شود یک جامعه‌ای اسلامی باشد غیر اسلامی هم همین طور است جامعه‌ای متمدن باشد و دستگاه قضا نداشته باشد؟! اینها کارهای خانوادگی را به خانواده ارجاع می‌دادند. گاهی خود مردم مراجعه می‌کنند به کسی که صلاحیت دارد او می‌شود قاضی تحکیم، یک وقت است که برای حلّ این گونه از اختلافات خود دستگاه قضا دخالت می‌کند. می‌فرماید «و هو المنقول عن الباقر و الصادق (علیهما آلاف التحية و الثناء)» بعد مرحوم فاضل مقداد می‌فرماید: «و هو الأصح»، چرا؟ «لأنّ أوّل الكلام فی ﴿خِفْتُمْ﴾ يدلّ علیه» اگر ترسیدید که اینها آشوب کنند، خطاب به اینها که نیست، شما که مسئول جامعه هستید اگر می‌ترسید اینها مشکل ایجاد کنند حَکَم تهیه کنید، اصلاً کاری به زوجین ندارد، مگر به زوجین می‌گوید که ﴿وَ إِنْ خِفْتُمْ﴾؟! یا به دستگاه قضا و مسئولین کشور می‌گوید؟ می‌فرماید این بیان این دو بزرگوار (سلام الله علیهما) شاهد قرآنی دارد، شما اول آیه را نگاه کنید خطاب به کیست؟ اگر ترسیدید که اینها شقاق کنند، خطاب به زن و شوهر نیست، به بیگانه هم که خطاب نمی‌کنند، شما مسئول نظم جامعه هستید یعنی دستگاه قضا! شما که مسئول نظم جامعه هستید اگر می‌ترسید اینها آشوب کنند حَکَم تهیه کنید «و هو المنقول عن الباقر و الصادق (علیهما

۱. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۹۲.

۲. الأمالی (للمفید)، ص ۲۹۳.

آلاف التحية و الثناء). این قسمت را بیان می‌کنند، بعد می‌فرماید اینها که آمدند تا کجا می‌توانند حکم کنند؟ آیا طلاق بدهند یا طلاق ندهند حفظ کنند؟ در این بخش‌ها می‌فرماید اگر بخواهند طلاق بدهند براساس اینکه «الطَّلَاقُ بِيَدِ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ»^۱ حتماً باید با رضایت اینها باشد، بخواهند اصلاح کنند حکم خودشان است. طلاق را که نمی‌شود «الطَّلَاقُ بِيَدِ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ» از دستش بگیرد باید با او در میان بگذارد؛ اما وقتی بخواهید نظر بدهید که باید این طور باشد باید شما شب در خانه باشید یا باید این مقدار نفقه بدهید، در این رضایت آنها شرط نیست این حکم است. در خصوص طلاق گفتند که باید به «بِيَدِ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ» باشد حالا یک وقت است او لجبازی می‌کند و اصلاً حاضر نیست، آن حکمی است که ولیّ اسلامی ناچار است دخالت کند.

در صفحه ۲۱۴ می‌فرماید: «هل بعثهما تحکیم أو توکیل» اینها که ﴿حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾ وکیل زوجه هستند یا حاکم بر اینها هستند؟ «هل بعثهما تحکیم أو توکیل»؟ «قال بعض أصحابنا بالثانی» که توکیل هستند، «لأنّ البضع حقّ للزوج و المال حقّ للمرأة فليس لأحدهما التصرف فيهما إلّا بإذنهما»؛ بنابراین این «حکّمین» این دو نفر وکیل هستند. مرحوم فاضل مقداد می‌فرماید: «و فيه نظر لأنّه استبعاد فی ثبوت الولاية علی الرّشید حین امتناعه من أداء حقّ علیه کما یقضى دین المماطل بغير اختیاره» بله اینها هر کدام عاقل اند نفقه حق زن است، تمکین حق مرد است؛ اما حالا وقتی اینها سریچی می‌کنند مثل اینکه کسی مال مردم را نمی‌دهد این وکیل نمی‌خواهد این ولیّ می‌رود مال را از او می‌گیرد به صاحب مال می‌دهد همین! سخن از وکالت نیست، سخن از ولایت است، سخن از تحکیم است.

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۳۰۶.

ببینید این دید قرآنی اگر در جامعه ما روشن شود دیگر سخن از مردسالاری نیست تا کسی اشکال کند آن طرف یا این طرف که اسلام مثلاً - معاذالله - حق زن را رعایت نکرده است، مردسالاری است و به مرد اجازه زدن می‌دهد!

پرسش: ...

پاسخ: امر به معروف و نهی از منکر که در همه جا هست چون زدن در بخش امر به معروف آن بخش سوم و چهارم بود. بخش انزجار قلبی، یک؛ تذکر زبانی و امثال زبانی، دو؛ این دو مرحله مربوط به آن است، مرحله زدن و بگیر و ببند با مرحله حتی اعدام این مرحله سوم و چهارم مربوط به حکومت است. اگر نصیحت بود ﴿عِظُوهُنَّ﴾ بود، تدارک‌های اخلاقی بود ﴿وَأَهْجُرُوهُنَّ﴾ بود، هیچ کدام از اینها اثر نکرد، او بخواهد بزند تازه اول دعواست همان طوری که آن شخص آمد گفت «أفرشته کریمتی» من دخترم را هم‌فراش او کردم او می‌زند پس ما هم می‌زنیم، تازه اول دعواست. آیه نازل شد که این زدن قصاص نیست این حکم شرعی است، آن وقت این مرد باید عادل باشد و اگر فاسق بود و بی‌جا زد، محکمه هست و دوباره این زن شکایت می‌کند که بی‌خود مرا زد من ناشزه نبودم، یا او نشوز داشت حق مرا نمی‌داد من هم ندادم، دوباره همین مرد را می‌زنند اما حاکم می‌زند تعزیر می‌کند. اینجا ﴿وَأَضْرِبُوهُنَّ﴾ تعزیر شرعی است نه مش و لگد شوهر به زن! لذا ایشان می‌فرمایند آیا این توکیل است یا حکم؟ فرمود این از آن قبیل نیست، این هیچ استبعادی ندارد که شارع مقدس بر انسان رشیدی که در خط مستقیم نیست ولی نصب کند. «و قال أكثر أصحابنا بالأوّل محتجّين بأنّه قد ورد أنّ لهما الإصلاّح من غير استيذان»، بعد می‌فرماید به اینکه دیگران نظر دیگری دادند و عده‌ای هم این را حکم شرعی دانستند. «هل يجوز البعث لحكمين من غير أهل الزوجين قيل لا لأنّ الأهل أعرف بحال الزوجين و كیفیّة صلاحهما و محبّتهما و كراهتهما و لأنّ الأهل

يسكن إليه و يطمئن إلى حكمه بخلاف الأجنبي و للآية» طبق آیه دارد که ﴿حَكَمًا﴾. «و قيل يجوز لأن الغرض حصول الصّلاح و تقييد الآیة للأغلبية و هذا هو المشهور بين الأصحاب» یک زن و شوهرند که فامیلانشان، پدر و مادر این و پدر و مادر او هم بی تفاوتند این دعوا همچنان ادامه دارد، اهل محل می توانند به محکمه مراجعه کنند و مشکل اینها را حل کنند و اگر در آیه دارد که ﴿حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾ این قید وارد مورد غالب است و قید وارد مورد غالب که مفهوم ندارد، می فرماید اکثر اصحاب این فتوا را دادند. پس سخن از مردسالاری و بزن و بزن و اینها نیست، سخن از تعزیر شرعی است.

آن وقت در بخش دیگر این است که پنج: «هل للحکمین الجمع و التفريق» حالا ﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾ اینها تصمیم گرفتند که بینشان اصلاح کنند با هم باشند، یک مقدار او کنار بیاید و یک مقدار این کوتاه بیاید تا حل شود، یا تصمیم بگیرند که طلاق بدهند «هل للحکمین الجمع و التفريق بغیر إذن الزوجین أم لا قيل نعم بناء على اشتراط رضاهما»، بعد در پایان دارد «و ليس لهما التفريق إلّا بعد استیذان المرأة فی البذل و الرجل فی الطلاق»، اگر این محذور نباشد «هذا هو المشهور بين الأصحاب» که اینها حق طلاق ندارند اما حق حکم دارند این باید این کار را بکنند آن باید بگویند چشم! شوهر باید این کار را بکند بگوید چشم! تا با هم زندگی کنند.

پرسش: دنباله آیه دارد که اگر اراده اصلاح داشته باشد.

پاسخ: اراده اصلاح یعنی او واقعاً می خواهد بینشان صلح کند، نه اینکه او قبیله خودش را بگیرد او فامیل خودش را بگیرد این طرف نظر خودش را بگیرد آن طرف نظر خودش را بگیرد، نه واقعاً ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا﴾. فرمود کار عمرو بن عاص و ابوموسی نباشد که این یکی نظر خودش را گرفت آن یکی بیچاره خبر نداشت، این

یکی او را فریب داده است، نه! ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾. واقعاً جامعه‌شناس‌اند مربی‌اند اصلاح‌طرفین را می‌خواهند و مصلحت‌طرفین این است که با داشتن بچه و زندگی از هم جدا نشوند، یک قدری زن کوتاه بیاید یک قدری مرد کوتاه بیاید، یک قدری زن گذشت کند یک قدری مرد گذشت کند با هم زندگی کنند. اگر بخواهند طلاق بدهند، بله این طلاق چون «يَبْدَأُ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ» است حتماً باید رضایت آنها باشد. این یک بحث.

«و قال بعض أصحابنا إن جعل الحاكم الإصلا ح و الطلاق إلیهما»، اینها «أنفذ ما رأیاه صلا ح و إن أطلق القول لم یجز التفریق إلّا بعد مراجعتهم و هو کلام حسن بناء علی أن بعث الحاکم الحکمین بإذنهما و اختیارهما فإن الإذن أولاً کالاذن أخیرا» فرمود بعضی می‌گویند مأموران از طرف حاکم وقتی دیدند اینها هیچ راهی برای زندگی ندارند حق طلاق هم دارند و آنها چون حاضر شدند آمدند به محکمه و به حکم حاکم شرع تن در دادند، حکمین تا این اندازه حق دارند. «علی ایّ حال» در سعه و ضیق و گسترش و کوتاهی حق حکمین بحث است، سخن از وکیل نیست، سخن از بزن و قصاص بکن نیست، سخن از تعزیر شرعی است. آن وقت اگر این زن گفت که او آدم فاسقی است بی‌خود مرا زد، بله محکمه است، این طور نیست که مرد حق زدن داشته باشد «کان ما کان» مثل یک قاضی؛ اینجا یک محکمه‌ای است محکمه انتظامی قضات، این محکمه انتظامی قضات را اصلاً برای همین ساختند و در قانون اساسی آمد که اگر طرفین دعوا رفتند پیش یک قاضی بعد «أحدهما» دید که او درست «علی ما هو الحق» حکم نکرده است از دست همین قاضی به محکمه انتظامی قضات شکایت می‌کند، اینجا هم همین است. این یک قاضی داخلی است که بی‌جا زده است، او به بهانه نشوز این زن را زده است این زن به محکمه مراجعه می‌کند می‌گوید من که وظیفه خودم را انجام دادم او توقع بی‌جا از من داشت و من هم اطاعت نکردم، او را تنبیه می‌کنند. این کجا مسئله مردسالاری و بزن بی‌خود کجا!

«و الحمد لله رب العالمين»